



صلح برقرار کنند، قتل عام می‌کنند. ببینید به چه طرز فجیعی مردم را نابود می‌کنند. باید این دشمنان بشر را شناخت.» سال ۱۳۴۵ اوج اقتدار حکومت سیاه طاغوت بود. باز ایشان در چهارم مرداد ۱۳۴۵ می‌فرمایند: «به هر نحوی که به اسرائیل کمک شود، حرام است. معامله کردن با یهود، کمک به اسرائیل است؛ هر چند دولت ایران، خودش به اسرائیل کمک می‌کند و ادعای مسلمانی هم دارد.» از این کلمات در فرمایش‌های ایشان، در اوج خفقان طاغوت، بسیار زیاد است. ایشان ریشه را می‌زند و علاوه بر مبارزه با رژیم شاه که به شکل صریح مطرح می‌کرد، ریشه را هم مطرح می‌کرد.

ایشان در آخرین اقدام سیاسی شان به سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها در ایران اعتراض می‌کنند. آمریکایی‌ها فکر می‌کردند با سرکوب قیام پانزدهم خرداد، دیگر نفس‌کشی باقی نمانده است، ولی مرحوم شهید آیت‌الله سعیدی یک تنه اعلامیه‌ای را برای علما فرستاد. به نظر می‌رسد در یک سخنرانی از رهبر معظم انقلاب شنیدم که شهید آیت‌الله سعیدی به دستور مستقیم آمریکا به شهادت رسید که دیگر کسی جرئت نکند در مقابل آمریکا بایستد. این یک تحلیل است که تحلیل صائبی هم هست. تحلیل دوم این است که طاغوت، آیت‌الله سعیدی را به شهادت رساند تا هر چشمی از علما بگیرد. چون بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله حکیم، علما بی‌ایمانه دادند و مرجعیت امام^(ع) را اعلام کردند. این‌ها خواستند با شهادت مرحوم سعیدی، کاری کنند که علما جز بزنند، ولی آن‌ها به فضل خدا جانزدند و محکم و مقاوم در حمایت از امام^(ع) ایستادند و زندان‌ها و تبعیدها را به جان خریدند.

این‌ها مخالف مبارزه و مخالف مشی امام^(ع) بودند و ادعا می‌کردند که ما از همه مراجع مجوز داریم که یک سوم سهم امام را هزینه فعالیت‌هایمان بکنیم. ما از امام^(ع) استفتا کردیم که این آقایان ادعا می‌کنند که از شما برای این کار اجازه دارند که یک سوم سهم امام را بگیرند و خرج انجمن حجتیه کنند. با اینکه این‌ها مخالف مبارزه هستند، باز هم شما اجازه می‌دهید این کار را بکنند؟ ایشان توسط آقای سعیدی به استفتای‌ما جواب دادند و ما هم آن را چاپ و پخش کردیم. جواب امام^(ع) این بود که: «کمک کردن به این‌ها جایز نیست. ضررشان بیشتر از نفعشان است.» این‌ها تا آن موقع اگر هم مخالفتی با امام^(ع) داشتند، به صورت غیرمستقیم بود، ولی از سال ۱۳۵۸ به بعد مخالفت علنی هم می‌کردند. اگر در میان آنان بررسی کنید، سوابق تعداد زیادی از آن‌ها به مدرسه علوی می‌رسد، به دلیل اینکه خود این‌ها با مبارزه مخالفت می‌کردند و بچه‌هایشان وقتی به دانشگاه می‌آمدند و با مسائل روز آشنا می‌شدند، می‌فهمیدند که در گذشته چقدر زیر فشار و محدودیت بوده‌اند و والدینشان نمی‌گذاشته‌اند که آن‌ها مسائل سیاسی را درست بفهمند. بنابراین در دانشگاه که محیط بازتر بود، وقتی با دیگران آشنا می‌شدند و می‌دیدند که گذشته‌شان فایده نداشته است، به مبارزه کشیده می‌شدند. عده‌ای همان اوایل اعدام شدند و عده‌ای هم بعداً مارکسیست شدند که خیلی از آن‌ها ریشه‌شان مربوط به تشکیلات مدرسه علوی بود.



گفتاری از آیت‌الله... سید احمد خاتمی
شرواکاوی سلوک اندیشه‌ای آیت‌الله... سعیدی

شجاعت در صدای او موج می‌زند



اهل صبر باشد و مواضع حق را بشناسد. «این سه ویژگی را می‌توانیم در این علمدار برجسته دین، مرحوم آیت‌الله... سعیدی ببینیم. بصیرت چیست؟ خداشناسی بصیرت است، پیغمبرشناسی بصیرت است، وظیفه‌شناسی بصیرت است، نعمت‌شناسی بصیرت است، ولی از تمام ابعاد بصیرت برجسته‌تر، دشمن‌شناسی است. این بصیرت است که امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه به خود می‌بالد: «و انی علی بصیره من دینی»؛ «من درباره دین خود بصیرت دارم.»

مرحوم شهید سعیدی در اوج اقتدار طاغوت و وابستگی آن به آمریکا و صهیونیسم‌ها، خطر آن‌ها را یادآوری کرد. یک جا ایشان در صحبت‌هایشان در سی و یکم تیر ۱۳۴۵ می‌فرمایند: «آمریکای استعمارگر در دست یهودی‌ها اداره می‌شود. خود جانسون هم یهودی است. ببینید در ویتنام چگونه آزادی خواهان را به نام آنکه می‌خواهند

که صحبت‌های ایشان چقدر شجاعانه بیان شده‌اند. ایشان طی یک سخنرانی می‌گویند: «ما سربازهای امام حسین^(ع) هستیم. قیام مال ماست، گرسنگی مال ماست. ما سربازان شیعه از دنیا هیچ چیز نمی‌خواهیم. تبعید، مسافرت ماشیعه‌ها و کتک خوردن، کیف کردن و خوش‌گذرانی ما و زندان، استراحتگاه ماست. باید مثل شیعه‌های گذشته قیام و مبارزه را آغاز کنیم.» این شهید این سخنان را در اوج یک تازی‌های شاه بیان می‌کنند.

شاه پس از سرکوبی نهضت پانزدهم خرداد، احساس می‌کرد قدرت بی‌رقیب ایران و منطقه است. در برابر چنین جلادی این گونه سخن گفتن، یعنی شجاعت، یعنی بصیرت. امیرالمؤمنین^(ع) در خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه می‌فرمایند: «ولا یحملوا هذا العلم الا اهل البصره و الصبره و العلم به مواضع الحق»؛ «کسی نمی‌تواند علمدار دین باشد، مگر سه ویژگی داشته باشد: اهل بصیرت باشد،

بی‌تردید مرحوم شهید آیت‌الله... سعیدی را باید علمدار دین و علمدار انقلاب دانست؛ به خصوص در مقطع سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ که ایشان به تهران اعزام شدند تا زمان شهادتشان. ایشان با بصیرت و شجاعتی کم‌نظیر، مسجد موسی بن جعفر^(ع) را پایگاهی عظیم علیه رژیم طاغوت ساختند. تصویر آن دوره سیاه خفقان و تصویر شجاعت فوق‌العاده ایشان، با بیان میسور نیست، بلکه کسانی که آن روزهای سیاه را لمس کرده و دیده‌اند، می‌دانند که بردن نام امام^(ع) جرم بود، ولی مرحوم شهید آیت‌الله سعیدی با شجاعت تمام از امام^(ع) دم می‌زد. ساواکی‌ها به ایشان امان نمی‌دادند و هر جا که او بود، جاسوس‌های ساواک صحبت‌های او را گزارش می‌دادند. من خواهم می‌کنم این جملاتی را که بیان می‌کنم، در فضای سیاه و خفقانی آن روزها و شکنجه‌های جهنمی و سیاه طاغوتی تصویر کنید تا ببینید

گفتاری از عزت‌الله... مطهری (عزت‌شاهی)
درباره اندیشه سیاسی شهید سعیدی

مایه دلگرمی انقلابیون بود

را از امام^(ع) می‌گرفت و به افراد می‌رساند. بد نیست برای ثبت در تاریخ، در اینجا گفته شود که یکی از استفتائاتی که خود ما کردیم، درباره انجمن حجتیه بود. انجمن حجتیه مخالف مبارزه، به خصوص مبارزه مسلحانه بود و دیدگاه‌های حضرت امام^(ع) را قبول نداشت. این‌ها خودشان را مقلد آقای خویی می‌دانستند و معتقد بودند که دین از سیاست جداست و به این دلیل با رژیم کاری نداشتند. اگر نگوییم که با رژیم همکاری داشتند، حداقل مخالفتی هم نداشتند. ما موقعی که دستگیر و زندانی شدیم، دیدیم که حتی رژیم این‌ها را تأیید هم می‌کند. به خود ما می‌گفتند که اگر شما واقعا راست می‌گویید و دلتان می‌خواهد برای دین کار کنید، باید بروید با انجمن حجتیه همکاری کنید. این‌ها می‌دانستند که بسیاری از اطرافیان شاه و عمال او بهایی هستند. با این همه به ما می‌گفتند این بهایی‌ها هستند که تیشه به ریشه دین می‌زنند. شما به جای مبارزه با ما، بروید با آن‌ها مبارزه کنید. بسیاری از جلسات انجمن حجتیه‌ای‌ها در خانه تیمسارها و افسران بازنشسته تشکیل می‌شد.

با محمل نماز خواندن و سخنرانی گوش کردن به آنجا می‌رفتند و اگر می‌خواستند ارتباطی بگیرند، به صورت رمزی و به شکل تلفنی و بیرون از آنجا بود. البته تعدادی هم دستگیر شدند که به هر جهت هر حرکتی آقائی هم دارد. یکی از جاهای اصلی که ما رساله امام^(ع) را توزیع می‌کردیم، دفتر و منزل شهید سعیدی بود. رساله‌ها را به ایشان می‌رساندیم و ایشان هم توسط طلبه‌ها و روحانیانی که با ایشان تماس داشتند، برای شهرستان‌ها و مناطق دورافتاده می‌فرستادند. آشنایی من با ایشان در همین حدود و رابطه خیلی خاص و نزدیکی نداشتیم. کارمان بده بستان رساله و اعلامیه بود. گاهی ایشان به ما اعلامیه می‌داد و می‌بردیم توزیع می‌کردیم. گاهی هم ما اعلامیه چاپ می‌کردیم و به ایشان می‌رساندیم. یکی دو مرتبه ایشان به شهرستان‌ها از جمله خوانسار رفتند. یکی دو نفر از دوستان آنجا بودند و پذیرایی کردند. آنجا کارهایی را بنیان‌گذاری کردند که منشأ مبارزات در آنجا شد. در تهران هم که همیشه فعال بودند.

یکی دیگر از نکات قابل ذکر درباره ایشان، ارتباطاتی است که با نجف داشتند. کسانی که استفتائاتی داشتند، می‌دادند به شهید سعیدی و ایشان می‌فرستاد نجف و پاسخ

آشنایی ما به صورت غیرمستقیم از سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ توسط آقای حسن تهرانی شروع شد. ایشان از مبارزان سابق بودند و یکی دو سال پیش فوت کردند. آن موقع مسئله چاپ و پخش رساله‌های امام^(ع) مطرح بود. این رساله‌ها ممنوع بودند و کسی جرئت چاپ و پخش آن‌ها را نداشت.

آقای حسن تهرانی و بنده و بعضی دوستان این‌ها را چاپ می‌کردیم و اسم هم رویشان نمی‌زدیم. حتی بعضی مواقع اسم آقایان دیگری مثل آقای شریعتمداری و آقای خوانساری را که روی آن‌ها حساسیت نبود، روی جلد می‌زدیم و به آن نام توزیع می‌کردیم. ورق اول را هم که باید امضای صاحب رساله می‌بود، امضای آقایان دیگری را می‌گذاشتیم. منتها هر تعداد رساله که توزیع می‌کردیم، ورقی را که امضای امام^(ع) روی آن بود، به طرف می‌دادیم که بعداً در موقعی مناسب، ورق اول رساله را بکنند و آن را جایش بگذارند. من یکی دو بار رساله بردم و به شهید سعیدی دادم و بده بستان مالی داشتیم. سال ۱۳۴۵ به بعد بود که با ایشان آشنا شدم. ایشان زحمات زیادی کشید و در منطقه ۱۷ شهریور و غیائی و جهان‌پناه و کلاش شرق تهران، ایشان عامل تحریک و تحرک مردم برای مبارزه بودند و از زندان و این چیزها هم ابدان نمی‌ترسید. این واقعیتی است که باید گفته شود. چون بعضی‌ها ممکن است حرف مبارزه را بزنند، ولی پای کار نمی‌ایستند. اما ایشان پای کار بود. ایشان در مسجد موسی بن جعفر^(ع) شب‌های جمعه و شنبه سخنرانی داشت و سخنرانی‌هایش هم به طور مستقیم و غیرمستقیم، مربوط به مسائل سیاسی‌ای می‌شدند که با توجه به موقعیت زمانی و مکانی مطرح می‌کرد. آنجا پاتوق بچه‌های سیاسی بود که از جهاتی خوب و از جهاتی بد بود. خوب بود، چون بچه‌ها آنجا همدیگر را پیدا و با هم ارتباط برقرار می‌کردند. بد بود، چون ساواک می‌دانست که آنجا چه مسائلی در جریان است و عواملی اعم از نمازخوان و غیرنمازخوان در آنجا داشت و بچه‌ها را شناسایی می‌کرد. بنابراین بچه‌ها